

نقد هادیان دین‌گرا و دنیاگرا در تفکر عرفانی جامی

رؤیا احمد امرجی^۱

چکیده

عنایت و توجه پادشاهان قرن هشتم و نهم به پیران و مشایخ بزرگ و تکریم آنان و همچنین اظهار ارادت و تعلق خاطر فراوان سلاطین و شاهزادگان تیموری نسبت به خانقاهیان و بزرگان صوفیه، یکی از دلایل بسیار مهم رواج عرفان و تصوف در این ادوار بوده است. در قرن نهم، شاهد ظهور شاعران عارفی هستیم که در آثار خود به سلوک معنوی پرداخته و به لزوم هادی و راهنما اشاراتی مستقیم داشته‌اند؛ و از آن‌جا که هیچ سلوکی بدون راهنما محقق نمی‌شود، جامی نیز به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین شعرای عارف قرن نهم در دیوان اشعارش از هادیان و راهبران طریقت با عناوین گوناگون نظیر «پیر»، «مرشد»، «شیخ»، «ساقی»، «مراد»، «زند» و «قطب» و غیره یاد کرده و وجود آنان را اصل بلافصل دانسته است. هدف این پژوهش، نقد و بررسی و تبیین اهمیت جایگاه پیر و شیخ و مرشد در دیوان اشعار مولانا عبدالرحمن جامی است. با توجه به فراوانی کاربرد واژه‌های مذکور در دیوان اشعار جامی مقاله حاضر، رویکردی به دیدگاه جامی درباره پیران و مشایخ قرن نهم و نقد آنان دارد. دیدگاه مثبت جامی نسبت به پیران که آنان را انسان کامل می‌داند، موجب شده است که واژه پیر در دیوان اشعار او در مقایسه با سایر واژه‌های مترادف از بسامدی بیش‌تر برخوردار باشد.

واژگان کلیدی: جامی، دیوان، پیر، شیخ، دین‌گرا، دنیاگرا.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، تهران، ایران

royaamraji@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵

مقدمه

نورالدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن نظام‌الدین احمد بن محمد جامی از شاعران به‌نام زبان پارسی در قرن نهم هجری است که بعد از حافظ او را بزرگ‌ترین سخن‌سرای زبان پارسی شمرده و خاتم‌الشعرا لقب داده‌اند. هم‌چنین، وی از بزرگ‌ترین مروجان اندیشهٔ ابن‌عربی در ایران و کشورهای جهان اسلام به‌ویژه ترکیه، افغانستان، پاکستان و تاجیکستان به‌شمار می‌رفت. به دلیل قلم شیوا و درک عالی و دقیقش از حقایق، موفق به حل غوامض عرفانی در قالب نظم و نثر شده است، اگرچه او خود را راوی افکار و اندیشه‌های مشایخ عرفان می‌داند و می‌گوید: «باعث بر تسوید اوراق در باب تصوف آن بود که در مبادی حال که در سخنان این طایفه شروع کردیم، فهم مقاصد قوم از تحت عبارات ایشان به‌غایت مشکل بود؛ نذر کردم که اگر این باب مفتوح گردد، مقاصد قوم بر وجهی بیان کرده که مردم به سهولت فهم کنند». اما از این منظر، توانسته در ترویج افکار عرفانی، بسیار اثرگذار باشد.» (لاری، ۱۳۴۳: ۱۷)

جامی از زمره شاعران عارفی است که به قول خود، برای نیل به حقیقت، عمری را در راه ریاضت و مجاهدت صرف نموده و با وجود این‌که از خواجه بهاء‌الدین محمد بخاری، اجازه ذکر و تلقین داشته است، ولی هرگز بساط ارشاد نگسترد. عبدالرفیع حقیقت در خصوص گرایش او به عرفان می‌گوید: «جامی در آن هنگام که مشغول کسب علوم متداول زمان خویش بود، مجذوب طریقت عرفان و تصوف شد و به جرگهٔ مریدان سعدالدین کاشغری (م ۸۶۰ هـ)، جانشین بهاء‌الدین نقشبند و از مشایخ بزرگ طریقت خواجگان (نقشبندیه) پیوست.» (حقیقت، ۱۳۷۲: ۶۳۵)

تصوف و عرفان که راه و روشی درون‌گرایانه توأم با عبادت و طاعت و نیز راهنمایی به سوی کمالات روحانی محسوب می‌شود، در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در ایران به‌شدت رواج پیدا کرد. «به‌طور کلی می‌توان گفت که در قرن هفتم، تفکر علمی متوقف و راکد بوده است و اصول تقلید و تعبد و پیروی از گفته‌های قدما مرسوم بوده است؛ و آثار علمی به‌جا مانده از اهل علم و تحقیق این دوره، تلخیص کتب قدما همراه با حاشیه‌نویسی است. در قرن هفتم، تصوف و عرفان رشد و تکامل یافته و رنگ و بوی علوم فلسفی به‌خود گرفت و به‌صورت علوم مدرسی در آمد؛ و در واقع، تصوفی که از این پس می‌توان آن را «علم عرفان» یا «تصوف فلسفی» نامید در حوزهٔ علوم رسمی و در ردیف سایر آموختنی‌های زمان نظیر فلسفه و علم کلام و فقه و غیره درآمد. از خصوصیات مهم قرن هفتم و به تبع آن قرن هشتم، نفوذ و کثرت و اهمیت خانقاه‌ها است که در قرن‌های پیشین برای صوفیان شکل ساده‌ای داشته و اما در این قرن به اوج تکامل و ترقی خود رسیده بود. این خانقاه‌ها علاوه بر این‌که از مراکز مهم و مؤثر اجتماعی بود، وظایف مهم دیگری از قبیل تربیت و تهذیب مرید و تهیهٔ مرشد را برای راهنمایی و هدایت طالبان راه طریق و ارشاد سالکان به‌عهده داشت.» (غنی، ۱۳۷۴: ۴۷۱-۴۷۲)

تعلق خاطر فراوان سلاطین و شاهزادگان تیموری به مشایخ و بزرگان صوفیه، موجب شد که قرن نهم یکی از ادوار بسیار مهم برای رواج تصوف و نفوذ روز افزون صوفیه باشد. تیموریان در تمام دوران حکمروایی خویش مشایخ و پیشوایان تصوف، را گرامی می‌داشتند. به‌ویژه که در این دوره تا اندازه‌ای تصوف رنگ و بوی دین به‌خود گرفته بود و هم‌چنین اختلاف نظر صوفیه و علمای شرع که در قرون پیشین متداول بود، در این دوره دیده نمی‌شد. از سوی دیگر، با شیوع و رواج تصوف علمی در قرن هفتم، اصول تصوف و عرفان به کتب علمی و درسی راه پیدا کرد و همین امر موجب گردید که اهل مطالعه و شعرا و نویسندگان و دانشمندان با این مشرب آشنایی یابند. به طوری که در قرن نهم، کم‌تر شاعر یا نویسنده‌ای را می‌یابیم که در آثارشان از لغات و اصطلاحات عرفانی بهره ننگرفته باشند. «مسلم است که توجه پادشاهان قرن هشتم و نهم به مشایخ و احترام بدانان و اظهار اعتقاد و انقیاد نسبت به اصحاب خانقاه‌ها در این شیوع و رواج کم‌نظیر و در عمومیت دادن اندیشه‌های صوفیانه مؤثر بوده است؛ و از طرفی دیگر، سختی‌های روزگار و ناپایداری احوال جهان طبعاً بر توجه مردم به مقاصد صوفیانه می‌افزود، یعنی آن‌ها را بیش از پیش به معنویات و ترک علایق دنیوی تشویق می‌نمود و همراه خانقاهیان به راه می‌انداخت...» (صفا، ۱۳۶۸: ۴/۶۷-۶۸)

جامی که شاعری صوفی مسلک با تفکرات و مشرب عرفانی است، واژه‌ها و اصطلاحات عرفانی در اشعار او به‌ویژه غزل‌ها و قصایدش به‌وفور یافت می‌شود. در مثنوی‌های او نیز افکار صوفیانه در ضمن داستان‌های کوتاه و موجز آورده شده که بسیار هم در خور توجه است.

جامی در نفحات الانس، مراتب طبقات مردم را بر سه قسم تقسیم می‌کند و می‌گوید: «قسم اول، مرتبه اصلان و کاملان، و آن طبقه علیاست؛ و قسم دوم، مرتبه سالکان طریق کمال، و آن طبقه وسطی است؛ و قسم سیم، مقیمان و هده نقصان، و آن طبقه سفلی است. و اصلان، مقربان و سابقان‌اند؛ و سالکان، ابرار و اصحاب یمین؛ و مقیمان، اشرار و اصحاب شمال. و اهل وصول، بعد از انبیا - صلوات‌الرحمن علیهم - دو طایفه‌اند: اول، مشایخ صوفیه که به‌واسطه کمال متابعت رسول - صلی‌الله‌علیه و سلم - مرتبه وصول یافته‌اند و بعد از آن در رجوع برای دعوت خلق به طریق متابعت، مأمور و مأذون شده‌اند؛ و این طایفه، کاملان مکمل‌اند که فضل و عنایت ازلی شامل حالشان شده تا خلق را نجات داده و به درجات عالی دلالت کنند. و اما طایفه دوم، گروهی‌اند که بعد از وصول به درجه کمال، تکمیل و رجوع خلق به آنان حواله نگشت و بعد از کمال وصول ولایت، تکمیل دیگران به ایشان واگذار نشد.» (جامی، ۱۳۹۰: ۲/۵-۶)

«کامل» از دیدگاه عارفان و از جمله جامی، انسان بالغ و پخته‌ای است که در طریق عرفان و در علم شریعت و طریقت و حقیقت به حد کمال رسیده باشد، و هادی و راهنمای ظاهر و باطن خلائق گردد، و از آفات نفوس و امراض و معالجات آن آگاه باشد. کامل، «در اصطلاح به کسی اطلاق می‌شود که او را کمال باشد؛ و در شرح

حکمت‌العین در مقاله سوم آمده است که کامل، کسی است که برایش جمیع آنچه سزاوار است حاصل باشد، و شرطش آن است که وجودش کامل باشد و کمالات وجودش هم از خودش باشد نه از غیر.» (تهانوی، بی‌تا: ۱۲۶۵)

جامی، کاملان را انسان‌های وارسته‌ای می‌داند که از قید «من» و «ما» رسته و در بحر شهود حق مستغرق گشته‌اند. «من» و «مایی» برای آن‌ها معنا و مفهومی ندارد؛ زیرا آنان چون قطره‌ای در بحر وجود خداوند، فانی گشته‌اند و دیگر از بحر قابل تشخیص نمی‌باشند. و اگر انسان کامل، زمانی «من» و «ما» بگوید، منظور و مقصودش فقط حق - تعالی - است.

ور تو گویی که کاملان بسیار
 بی شک ایشان بسی شتافته‌اند
 ما و من آورند در گفتار
 وز من و ما خلاص یافته‌اند

(جامی، ۱۳۸۹: ۱۵۸)

جامی با وجود مقام و مرتبه‌ای که در عرفان نظری داشت، هرگز خانقاهی برپا نکرد و مطلقاً به ارشاد مریدان نپرداخت و پیوسته از این امر اجتناب می‌ورزید. «جامی از باب قدرتی که در شرح معضلات تصوف و عرفان به نظم رائج و دلپذیر و به نثر فصیح عالمانه داشت، عرفان ایرانی را که در عهد وی به ابتذال می‌گرایید، در پایه و اساسی عالمانه نگاه‌داشت، و از این راه توانست در صف بزرگ‌ترین مؤلفان و شاعران عارف و صوفی مشرب پارسی‌گوی جای گیرد، اما او با این همه مراتب که در عرفان داشت، هیچ‌گاه بساط ارشاد نگسترد، بلکه از این امر گریزان بود و می‌گفت: تحمل بار شیخی ندارم.» (صفا، ۱۳۶۸: ۳۵۳/۴)

شکر خدا که شیخ نیم، شیخ زاده هم
 وز منکران گول و مریدان ساده هم

(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۵۰۲)

المنة لله، که نه شیخم نه مرید
 نه طالب علم و نه مدرس، نه معید
 فارغ ز جهانیان، چه زیرک چه پلید
 در زاویه‌ای نشسته‌ام فرد و وحید

(همان، ۷۵۷)

۱. ادبیات نظری پژوهش

۱-۱. پیشینه پژوهش

در خصوص جایگاه و مقام پیران و مشایخ و ویژگی‌ها و نقش‌های آنان در ادب عرفانی فارسی، پژوهش‌های در خور اعتنایی در قالب رساله و پایان‌نامه و مقاله انجام پذیرفته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف - مقالات

- ۱- سید حسین نصر، «سیمای پیر در ادب عرفانی فارسی»، ترجمه حسین حیدری، نشریه نامه پارسی، سال هفتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱، صص ۱۴۷-۱۵۶. نگارنده مقاله به رسالت پیر به‌عنوان نایب پیامبر ﷺ اشاره می‌کند که به‌واسطه فضیلتی که در اختیار اوست، موت و تولد معنوی را برای سالکان میسر می‌سازد.
- ۲- سید نادر محمدزاده، «جایگاه پیر در سلوک عرفانی از منظر عرفای کبرویه»، فصلنامه عرفان اسلامی، دوره ۷، شماره ۲۷، بهار ۱۳۹۰، صص ۶۱-۹۰. که نویسنده به نقش محوری پیر از منظر عرفای کبرویه اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که پیر با دریافت نور محمدی، تولد معنوی سالکان را میسر می‌سازد.
- ۳- فاطمه معین‌الدینی، «ولی و ولایت در عرفان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، شماره ۱۹، بهار ۱۳۸۵، صص ۲۱۱-۲۳۳. نویسنده، ولایت را به دو نوع خاص و عام تقسیم نموده و در ضمن آن، اذعان داشته که تمام انبیا و اولیا مظهر ولایت خاصه محمدیه هستند؛ و خاتم ولایت خاصه محمدیه حضرت علی علیه السلام است و تنها تعداد اندکی از سالکان را شایسته احراز مقام ولایت می‌داند.
- ۴- ابوالفضل هاشمی سجزیهی، «استاد و نقش آن در سیر و سلوک با نگاه آسیب‌شناسی»، مجله معرفت، سال بیست و دوم، شماره ۱۹۳، دی ۱۳۹۲، صص ۳۱-۴۶. نویسنده با بررسی آیات و روایات، متون عرفانی و سخنان متصوفه، وجود استاد شایسته را در برای سالک در جهت نیل به معرفت حق و مسایل معنوی ضروری دانسته و در ضمن آن، آسیب‌های موجود در انتخاب ناشایست استاد را نیز بیان نموده است.
- ۵- فرزانه دستمرد و همکاران، «مفهوم، مصادیق و کارکردهای قیاسی پیر و ترکیب‌های آن در دیوان سنایی غزنوی و عطار نیشابوری»، ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر (بهار ادب)، سال سیزدهم، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۹۹، صص ۱۳۱-۱۵۶. نگارندگان مقاله، صرفاً به بیان مصادیق و تعابیر واژه پیر و ضرورت حضور معنوی او در معیت سالکان عرصه وصال در دیوان دو شاعر مذکور پرداخته‌اند.
- ۶- محمدجواد رودگر، «رابطه مرید و مراد در ترازوی نقد»، فصلنامه کتاب نقد، سال دهم، شماره‌های ۴۷ و ۴۸، تابستان و پاییز ۱۳۸۷، صص ۲۵-۴۶. نویسنده، ضمن بیان ضرورت استاد سلوکی و اقسام آن‌ها بر مبنای آیات و روایات و کلام بزرگان، معایب و محاسن داشتن و نداشتن «استاد راه» را تحلیل و تبیین نموده است.

ب - پایان‌نامه‌ها

- ۱- علیرضا الم‌شیری، «سیمای اولیا در مثنوی مولانا»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما دکتر سید محمد دامادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پژوهشکده زبان و ادبیات فارسی، اسفند ۱۳۸۳. پژوهشگر این پایان‌نامه، دیدگاه‌ها و نظرات مولانا را در خصوص اوصاف اولیا، تواتر تأکید بر شخصیت اولیا، اهمیت ارشاد و لزوم اولیا، نقش پیران در هدایت مریدان و طبقات اولیا در قلمرو عرفان و غیره مورد بحث و بررسی قرار داده است.

۲- رویاگل کار زاده، «بررسی جایگاه مرید و مراد در نظام عرفانی شیخ علاءالدوله سمنانی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنما دکتر سید حسن طباطبایی، دانشگاه سمنان، شهریور ۱۳۹۷. پژوهنده، ضمن بررسی جایگاه مرید و مراد از منظر شیخ علاءالدوله از عارفان مطرح قرن هفتم و هشتم، روابط و وظایف متقابل مرید و مراد را از دیدگاه وی به‌طور مبسوط بیان کرده است.

از آن‌جا که تاکنون پژوهشی در خصوص نقد هادیان دین‌گرا و دنیاگرا در دیوان اشعار جامی انجام نشده؛ لذا مقاله حاضر به‌طور اختصاصی به نقد هادیان دین‌گرا و دنیاگرا در تفکر عرفانی جامی می‌پردازد.

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

- ۱- آیا واژه‌های «پیر»، «مرشد»، «شیخ»، «ساقی»، «مراد»، «رند» و «قطب» در دیوان اشعار جامی به یک معنا و مفهوم به‌کار برده شده است؟
- ۲- اساساً در تفکر عرفانی جامی، پیران و مشایخ از چه جایگاهی برخوردار هستند؟

۳-۱. فرضیه‌های پژوهش

- ۱- به نظر می‌رسد که جامی واژه‌های «پیر»، «مرشد»، «شیخ»، «ساقی»، «مراد»، «رند» و «قطب» را به یک معنا و مفهوم به‌کار برده است، اما شیخ از منظر او همیشه با «پیر»، «مرشد»، «مراد»، «رند» و «قطب» مترادف نیست.
- ۲- در تفکر عرفانی جامی، پیران انسان‌های کامل، مقبول و راهنمایانی هستند که به دنیا تعلق خاطر ندارند و از جایگاهی والا برخوردار می‌باشند؛ اما در اکثر موارد، شیوخ انسان‌هایی وابسته به دنیا و تعلقات مادی و هادیانی ریاکار هستند که در کردار و گفتارشان صادق نیستند.

۴-۱. اهمیت و ضرورت پژوهش

در خصوص اندیشه‌ها و افکار عرفانی جامی در اشعار او، پژوهش‌هایی صورت گرفته؛ اما در خصوص هادیان دین‌گرا و دنیاگرا در دیوان اشعار این شاعر نامی و بزرگ، پژوهشی انجام نشده است. از این منظر، نقد هادیان دین‌گرا و دنیاگرا و به‌خصوص تبیین جایگاه پیران و مشایخ در دیوان اشعار وی امری ضروری به‌نظر می‌رسد.

۵-۱- روش پژوهش

مقاله حاضر به روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است؛ به این صورت که ابتدا ابیات مورد نظر از دیوان اشعار جامی استخراج گردید، پس از دسته‌بندی و تهیه جدول و نمودار به دیدگاه جامی در مورد پیران و مشایخ قرن نهم و نقد آنان پرداخته شد.

۲. هادیان و راهنمایان طریقت از منظر جامی

به نظر می‌رسد -برطبق تعاریفی که از «پیر» و «شیخ» از دیدگاه عرفا و صوفیان رایج شده است- هردو واژه دقیقاً مثل هم و به یک معنا باشند، اما جالب توجه است که بدانیم جامی همیشه چنین دیدگاهی ندارد؛ زیرا از منظر او وجود «پیران» همواره منشأ خیرات و مبرات است؛ ولی شیوخ بعضاً دچار خبط و خطا می‌شوند و مریدان را به بیراهه می‌کشانند، از این رو در اشعارش گاه «پیر» و «شیخ» در مقابل هم قرار می‌گیرند.

بررغم شیخ شهرم، پیر مغان دهد می
پیش من این کرم هست، افزون ز صد کرامت

(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۲۴۱)

آن را رسد ز پیر مغان خلعت قبول
کز رد شیخ شهر طراز ردا کند

(همان، ۴۹۰)

۲-۱. پیر

پیر در لغت، به معنای شیخ، شیخه، سالخورده و کلان‌سال و معمر است. و نیز، مراد، مرشد، دلیل، پیشوا، امام. آن که خود راهنماست و مرشد و راهنما ندارد. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۹۰/۴) و در اصطلاح صوفیان، انسان کامل و رهبری است که خود مراحل تصوف را پیموده و به درک حقایق رسیده باشد تا بتواند از عهده ارشاد مریدان برآید. وجود چنین هادی و راهنمایی برای هدایت و راهنمایی سالکان، ضروری است و در تمام کتب تعلیمی عرفانی بر لزوم پیر هادی و راهبر تأکید مؤکد شده است؛ زیرا طی نمودن مسیر سلوک بدون هادی و راهنما امری ناممکن و بس خطرناک است. «البته، همه مدعیان پیروی و ارشاد، به کمالات کاملان نرسیده‌اند؛ لذا سالک به جز جستجوی پیر، باید مطمئن شود شیخ یا پیروی که برای پیروی انتخاب کرده، هادی گرم و سرد چشیده‌ای است که می‌تواند او را از پرتگاه‌های مخوف مسیر سلوک به سلامت به وصال برساند.» (نصر، ۱۳۸۱: ۱۵۱) و به قول نسفی: «انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند... و این انسان کامل همیشه در عالم باشد، و زیادت از یکی نباشد از جهت آن که تمامت موجودات، یک شخص است و انسان کامل، دل آن شخص است و موجودات بی‌دل نتوانند بود...» (نسفی، ۱۳۶۲: ۴-۵)

عین‌القضات همدانی، در این مورد راه افراط پیموده، برای پیر جایگاهی بسیار ارجمند و والا در نظر گرفته است تا آن‌جا که می‌گوید: «پیرپرستی بهتر است از خداپرستی و معتقد است تا پیرپرست نشوی خداپرست نباشی، چنان که پیامبر ﷺ فرمود: أَلْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ» و در توضیح این مطلب آورده است: «مرید باید هر آنچه که پیر می‌فرماید، آن را اجرا کند؛ زیرا پیر به جز از خدا چیز دیگری نمی‌گوید.» او می‌افزاید: «همچنان که آفتاب در آینه تجلی می‌کند خدا نیز در مظهر پیر تجلی کرده است.» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۳۳۳) و نیز می‌گوید: «که جان مرید آن چنان باید مسخر و در زمان پیر باشد که انگشت و زبان و گوش در اختیار او است و هم‌چنین،

کمترین درجه ارادت که مرید به فرمان پیر باشد بی کراهتی را اوج درجه ارادت قلمداد کرده است.» (عین القضاة همدانی، ۱۳۷۷: ۲۷۲) و هم او درباره خدمت در برابر پیر می‌گوید: «اگر خواهی جمال قرآن بینی، دست از عادت پرستی بردار، و هر چه شنیده‌ای فراموش کن، چون به مقام برسی، بدانی که اینجا پیر را ضرورت بود که خود را به مرید بنماید. پس خدمت کفش پیرکن و گنگ و کر و کور باش و هر چه بشنوی ناشنیده گیر که لَا يُدْخِلُ الْجَنَّةَ نَمَامًا.» (همان، ۳۳۷) و نیز می‌گوید: «آشنایی درون را اسباب است، هم ملکی هم ملکوتی؛ هر چه به ظاهر و قالب تعلق دارد، چون نماز و روزه و زکات ملکی است و هر چه به باطن تعلق دارد، بعضی از آن‌ها ملکوتی هستند، مثل حضور، خشوع، محبت، شوق و نیت صادق و این اسباب فراهم نمی‌شود مگر در صحبت پیری پخته که گفته‌اند: وَ مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ؛ زیرا که پیران صفت يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (۳۱/۱۶) دارند و از صفت يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ (۳۱/۴) دور هستند.» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۲۷) عین القضاة معتقد است، «هر کاری که پیر به مرید فرمان دهد، آن خلعتی الهی است که به او بخشیده‌اند و مرید هر جا که باشد در حمایت آن خلعت است؛ زیرا که فرمان پیر، فرمان خدا می‌باشد. معنی آیه «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۳۱/۴) همین می‌باشد.» (همان، ۳۵) او می‌گوید: «پیر اجازه دارد که مرید را تربیت کند و تربیت آن است که پیر مرید را به پرستش خدا و پرسیدن احوال شیخ مشغول کند، چنان که بزرگی گفته است: هر کس احوال خود را با پیر نگوید، در قیامت او را راه نمی‌دهند، تا از حق تعالی باز پرسد و یا باوی سخن بگوید.» (همان، ۳۳۲) هم چنین معتقد است نباید سخنان دروغین کسانی که ادعای پیری می‌کنند او را تحت تأثیر قرار دهد و در این باره می‌گوید: «اما بی طغرای سلطان ازل پیری را نشاید، اگر مدعی به دروغ این دعوی کند و طغرا ندارد، روز قیامت روی او سیاه‌کنند و فضیحت عالم گردد و جز از نکال دعوی نبیند.» (همان، ۲۲۳) و در شناخت کسانی که حکم ازلی دارند چنین می‌گوید: «این کسان این گونه‌اند که طالب را که در طلب، قدمش درست بود او را در دل دیده‌ای هست که طغرای سلطان بیند و تا نبیند پای به مدعیان وانیارد. چون طالبی را که در طلب دوست بود، خواهند که راه واخود نماید، کمند جمالی از فتراک دوستی از دوستان او، یعنی خدا، واگشایند و به رده غیب درآیند و در درون دل او زدن گیرند.» (همان، ۳۳۸-۳۳۹)

شیخ احمد جام در تعریف «پیر» و مقام او می‌گوید: «پیری به نام و هیأت (شکل ظاهری) بسیار است، ولی باید در معنی، آن را جستجو کرد و پیر آن کسی است که سیرت پیامبران را داشته باشد و به چنین کسی شاید بتوان اقتدا کرد، همان طور که پیامبر ﷺ فرموده است: "الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ": پیران در میان هر قومی، پیامبران آن قومند.» (جامی نامقی، ۱۳۶۸: ۷۳)

عین القضاة هم چنین می‌گوید: «نشان پیر راه آن باشد که همه گفتار و کردار مرید را از ابتدا تا آخر بدانند و برای او معلوم و مشخص باشد؛ زیرا پیری که هنوز بلوغ نیافته باشد، او خود مرید و طالب است و شایسته مقام پیری نمی‌باشد.» (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱: ۳۵) شیخ جام نیز، صفات و ویژگی‌های زیادی برای «پیر» بر

شمرده است، از جمله می‌گوید: «اولین صفت پیر آن است که راه‌دان باشد و راه‌رفته، تا راه نداند، راه نتواند نمود. هم‌چنین پیر باید تمامی فضایل اخلاقی را دارا باشد، از جمله پیر باید عالم و ناصح و نیک‌خواه باشد، سخی و خوش‌خوی باشد، حسود و مغبض نباشد، سنی باشد، حق‌گوی و حق‌پذیر باشد، از بدعت به‌دور باشد، متقی و متوکل و راضی باشد و... و اگر پیری متصف به این صفات نباشد شایستگی اقتدا کردن ندارد و هر چه می‌گوید و هر کاری که می‌کند، از روی غرض و مقصود می‌کند و از چنین پیری باید دوری جست.» (جامی نامقی، ۱۳۶۸: ۷۳)

۲-۲. لزوم پیر راهنما

در دیوان اشعار جامی برخلاف «شیخ احمد جام» که پیران را به دوگروه «پیران کرکس طبع و پیران باز طبع» منقسم نموده است (همان، ۸۴)، پیر جامی «انسان کامل» است که خطایی از او سر نمی‌زند. وجود و حضورش ضروری و الزامی است. جامی، پیر را خضر راه می‌داند که تأسی از او و نیز همنشینی‌اش، مخاطرات راه طریقت را دفع می‌کند. به زعم او وجود «پیر» هم‌چون زمردی است که چشم افعی نفس را کور می‌نماید.

جان پژمرده ز فیض پیر یابد زندگی
خضر از آن خضرست، کز وی سبزه خشک اخضرست
(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۳۵)

چاره در دفع خواطر، صحبت پیرست و بس
رخنه بر یاجوج بستن، خاصه اسکندرست
(همان، ۳۵)

رخ خدمت متاب از صحبت پیر مغان، جامی
که آن جا می‌شود دفع بلا، حلال مشکل‌ها
(همان، ۱۲۲)

«... سید عالم - علیه السلام - گفت: أَلشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ. همچنان‌که امت را نبی باید، و طفل را معلم بیاید، و بیمار را طبیب، و تشنه را آب، مرید را نیز پیر بیاید تا آن‌چه مصلحت و مفسدت سلوک راه است می‌نماید. و چون به خود کفایت کند، هم‌چنین باشد که راهی نداند و آنگه راهبری کند، زود باشد که در هلاکت افتد. و چون مرید خواهد که احوال از کتاب معلوم کند، همچنان باشد که کسی با مردگان صحبت کند، و هرکه با مرده بسیار نشیند، مرده‌دل شود. پس مرید را اقتدا باید کردن به هر سالک واصل عالم عامل، تا آن جوان در ظل همت آن پیر از آفات راه به سلامت بگذرد که در راه تصوف خطر بسیار است و مهالک بی‌شمار. پس، راه رفته‌ای باید مطلع تا نو آمده‌ای را دلالت کند.» (عبادی، ۱۳۴۷: ۴۰)

به غیر از «پیر جام» که ذکر آن رفت، به «پیر هرات»، خواجه عبدالله انصاری، نیز ارادت ویژه‌ای داشت.

پیر هرات، زبده انصاریان که سود
بر طاق چرخ، قبه دهلیز او کلاه
تصنیف اوست، درس مقیمان مدرسه
تلقین اوست، ذکر مریدان خانقاه
(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۱۰۱)

به گوش جان بشنو، نکته‌های پیر هرات

که مشکلات طریق از بیانش آسان است

(همان، ۱۷۷)

جامی، ترکیب‌هایی فراوان از واژه «پیر» به صورت اضافی و وصفی ساخته که از جمله مهم‌ترین آن‌ها ترکیب اضافی «پیر مغان» است؛ و در مقایسه با سایر ترکیبات این‌واژه از بسامدی نسبتاً بالا برخوردار است. جامی حدود ۳۵ بار واژه «پیر مغان» را در دیوان اشعار به‌کار برده است. چون راه طریقت راهی پرفراز و نشیب، پرمخاطره و ناشناخته است که تنها «پیر مغان» شناسای آن می‌باشد و از آن‌جا که «آب نطلبیده مراد است»، و «پیر مغان» ناجسته به رهروان طریقت، باده حقیقت می‌نوشاند، و مشکلات طریق توسط او حل می‌شود؛ لذا خود را غلام و شاگرد وی می‌داند و معتقد است، فیض عام او است که رهرو را از سرانجام کار، آگاه می‌سازد پس هر که رنج خدمت نزد چنین استادی برد، هنرور می‌شود.

راهی است نهانی ز تو تا دیر معانی

جز «پیر مغان» نیست بر آن راه شناسا

(همان، ۱۱۵)

جامی از شاگردی «پیر مغان» شد می پرست

شد هنرور هرکه رنج خدمت استاد برد

(همان، ۳۴۱)

«پیر مغان»، واقف به مقامات وصول و سر وحدت است و هم‌چنین آستان پیر مغان قبله دعا است، از این‌رو سر بر آستان پیر مغان می‌ساید و چنین می‌گوید:

گفتمش عاشق در مانده چه تدبیر کند

که کشد رخت ارادت به مقامات وصول

گفت این مسأله از پیر مغان پرس که اوست

واقف جمله مراتب، چه فروع و چه اصول

(همان، ۴۶۸)

جامی، جناب «پیر مغان» قبله دعاست

هر چیز کالتماس کنی، زان جناب کن

(همان، ۵۷۲)

از منظر جامی، «زنار بستن» نزد پیر مغان و حتی «باده‌نوشی» توسط او، بی حکمت نیست.

سال‌ها در خدمت «پیر مغان» زنار بند

تا شود روشن که سر بستن زنار چیست

(همان، ۲۴۷)

چون پیر مغان اسرار حقیقت می‌داند، اگر فیض او شامل حال رهروی بشود، هرگز در پهنه هستی نقشی را عبث نخواهد پنداشت.

به اسرار حقیقت نیست جز پیر مغان دانا

لَهُ فَضْلٌ عَلَىٰ أَهْلِ النَّهْيِ عِلْمًا وَعِرْفَانًا

(همان، ۱۲۴)

ز فیض پیر مغان یافت این نظر جامی

که در صحیفه هستی ندید نقش عبث

(همان، ۲۵۸)

۲-۳. شیخ

شیخ در اصطلاح، کسی است که سالمندی و پیری بر او ظاهر گردد و یا آن‌که دوران شبایش به پایان رسیده باشد. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰/۱۴۶۴۵) اما در اصطلاح صوفیان و عارفان «شیخ، پیشوا، بزرگ قوم، پیر. به نزد عارفان، مرشد و مراد و قطب را گویند که در شریعت و طریقت و حقیقت کامل شده است. مراد از شیخی، درجه نیابت نبوت؛ و شیخ، نایب نبی است و باید در مرید تصرف کند و آینه دل او را صافی گرداند. مقام شیخی، مقامی است که شیخ هر چه خواهد شود.» (سجادی، ۱۳۸۹: ۵۱۷)

ذبیح‌الله صفا در تعریف شیخ، چنین گفته است: «مری سالکان و رییس خانقاه را که نظیر مدرس و مربی طالبان علم در مدارس است، «شیخ» و «پیر» یا «قطب» و «مراد» می‌گویند. رسیدن به چنین مرتبه بلند به آسانی ممکن نبود، بلکه شرایطی دشوار داشت که بعد از سال‌ها رنج و مجاهدت حاصل می‌توانست گشت. شیخ کسی بود که یکی از مشایخ طریقت اجازه ارشاد داشته و لیاقت وی برای احراز این مقام ثابت شده و از پیری خرقه گرفته و صحت نسب خرقه‌اش را محقق کرده باشد، از علم شریعت و طریقت و حقیقت آگاه باشد و عمل این هر سه علم به تمام و کمال به جای آورده؛ تمام مراحل و مقامات سلوک و کیفیت مقامات و چگونگی منازل و مراحل این راه‌ها را دیده و آزموده باشد تا بتواند مشکلات کار سالکان را در هر قدم حل کند و آنان را به مقصود رساند؛ از صفات بشری یکباره پاک شده و در او از هواجس نفسانی هیچ نمانده و به همان گونه که ابوالحسن خرقانی درباره ابوسعید ابوالخیر می‌گفت «همه حق» شده باشد، هیچ گاه قدمی خلاف شریعت و طریقت و حقیقت برندارد، در عالم صحو باشد نه در عالم سکر چه «اهل سکر، مسلوب‌الاختیار باشند و از ایشان تربیت و ارشاد نیاید» تا رونده در راه است و به مقصد نرسیده، پیری را نشاید زیرا که او هنوز محتاج پیر است تا او را دلالت کند و به مقصد رساند.» (صفا، ۱۳۶۶: ۳/۱۸۸)

در دیوان اشعار جامی، شیوخ به دو دسته وارسته (مقبول) و متظاهر و ریاکار (منفور) تقسیم می‌شوند. او به شدت به پیران و مشایخ راستین ارادت می‌ورزید. پیر کامل سیر او، کسی است که در نهایت اخلاص و با جذبۀ همت، مرید را از ثری به ثریا می‌رساند و بعد از این‌که او را به اوج لامکان رساند، مس وجود او را به کیمیا بدل می‌کند.

پیری که پای بر پی پیران پیشواست

برتر از این همه چه بود جستجوی پیر

پیش ضمیر انور او کم‌تر از سهاست...

پیری که در افاضۀ نور، آفتاب و ماه

(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۳۹)

از شیوخ مورد علاقه او «شیخ الاسلام احمد جام» است که یکی از دلایل انتخاب تخلص او به جامی ارادت به شیخ وارسته به شمار می‌رود. در دیوان اشعار نیز، در غزلی تحت عنوان «شیخ جام» از وی یاد می‌کند.

شیخی چو جام نیست مریدان عشق را
خوش آن که داد دست ارادت به شیخ جام
جامی، ز شیخ جام طلب کن دوام فیض
کز فیض او است عشرت می‌خوارگان مدام
(همان، ۴۷۵)

و در چند غزل دیگر هم (غزل‌های ۹۳۹-۱۱۵۱ و ۱۵۶۲) با عنوان «پیر جام» از او یاد کرده است. گفتنی است که، جامی در عصری می‌زیسته است که عده‌ای از متصوفه ادعای شیخی می‌کرده‌اند اما در عمل، به هیچ وجه به اصول شیخی پایبند نبوده‌اند، لذا آن مدعیان دروغین را مورد نکوهش قرار داده است:

حالت از بانگ نای چه سود، ای شیخ!
چون نیی واقف از حقیقت حال؟
(همان، ۴۷۳)

جامی، مجوی کشف حقیقت ز شیخ شهر
بیگانه نیست محرم سر نهران دوست
(همان، ۲۳۵)

از شیوخ مقبول، تحت عناوین ذیل یاد می‌کند: «شیخ جام» (غزل ۹۷۴)، «شیخ سحرخیز» (غزل ۸۵۴)، «شیخ خرقانی» (غزل ۱۸۴)، «شیخ پارسا» (غزل ۱۴۲) و «شیخ کامل‌پی»
سایه افکنده مرا بر فرق، پیر میکده
شیخ کامل پی، به سروقت مرید آورده است
(همان، ۲۵۷)

برای شیوخ منفور و ریاکار ویژگی‌هایی قابل است و در مورد آنان چنین دیدگاهی دارد:

۱- گروهی متعصب مذهبی و منزوی، عوام‌فریب و ریاکار، خودپرست و مغرور، محافظه‌کار و شهرت‌طلب هستند (غزل ۱۳۶۲)، ۲- خود پرستانی هستند که از یاد حق، غافل شده و از مشاهده جمال الوهیت بی‌نصیب مانده‌اند. (غزل ۴۳۶)، ۳- برای فریب خلق، خرقة به تن پوشیده، تسبیح به گردن آویخته و سجاده به دوش افکنده‌اند؛ و هر چه از وجد و حال خویش می‌گویند، لاف و گزاف است. (غزل ۷۳۱)، ۴- از اسرار عشق الهی بی‌خبر هستند، اما به دلیل جهل و کبر و غرور، خود را دریای اسرار الهی می‌دانند. (غزل ۲۸۵)، ۵- در حق رندان درد خوار بی‌انصاف جلوه می‌نمایند و با دیده تحقیر به آن‌ها می‌نگرند. (غزل ۵۰)، ۶- خود فروختگی و هوسبازی، ناپختگی و مکاری، حرام‌خوارگی و مدعی دین‌داری بودن و متظاهر و دنیاپرست بودن از دیگر ویژگی‌های این قوم است (غزل ۵۵۳)، ۷- کودکانی هستند که قدر عشق را نمی‌شناسند. (غزل‌های ۹۲۳ و ۹۷۵) ۸- اگر هر فعل حرام و هر چیز حرام، مثل باده مست‌کننده بود، شیخ حرام خواره پیوسته مست بود. (غزل ۱۴۴۳) و آنان را با عناوینی گوناگون هم‌چون «شیخ چله‌نشین» (غزل ۱۴۷۵)، «شیخ خلوت» (غزل

۱۳۷۴)، «شیخ سجاده‌نشین» (غزل ۱۱۳۲)، «شیخ شهرت‌طلب» (غزل ۹۵۴)، «شیخ خودبین» (غزل ۸۴۰)، «شیخ خودپسند» (غزل ۴۳۶)، «شیخ مجلس» (غزل ۸۸۷)، «شیخ خرقة‌پوش» (غزل ۴۹۹)، «شیخ خمیده‌پشت» (غزل ۱۴۱۲)، «شیخ مغرور» (غزل ۲۸۵)، «شیخ دعوی‌دار» (غزل ۵۰)، و نیز «شیخ چله»، «شیخ شهرت‌جوی»، «شیخ نارسیده»، «شیخ صومعه»، «شیخ مهوس»، «شیخ زراق»، «شیخ حرام‌خواره» و «شیخ شهر»، مورد خطاب قرار می‌دهد که بیش‌ترین بسامد را از میان همه ترکیب‌ها «شیخ شهر» دارا است.

ز شیخ چله جامیا، حذر که می‌نگزد
دوبار مار، خردمند را ز یک سوراخ

(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۲۶۸)

شیخ شهرت جوی رعنا را تماشاکن که چون
در لباس خاص، ظاهر شد فریب عام را

(همان، ۱۳۲)

شیخان نارسیده چه دانند قدر عشق
کم جوی طعم پختگی از میوه‌های خام

(همان، ۴۷۵)

بر بود شیخ صومعه را لذت سماع
تسبیح و خرقة در ره چنگ و چغانه باخت

(همان، ۱۹۷)

به توبه شیخ مهوس مرا، موسوس شد
چو دید ساغر لعلت، حریف مجلس شد

(همان، ۳۱۱)

شیخ زراق که از غیب خبر می‌گوید
سر فرو برده ندانم چه خبر می‌سازد

(همان، ۳۵۸)

گر هر حرام بودی، چون باده مست‌کاره
همواره مست بودی، شیخ حرام‌خواره

(همان، ۶۵۳)

چون دلی روشن ندارد شیخ شهر ز سوز عشق
این همه افروختن در صومعه، قنديل چیست؟

(همان، ۲۵۵)

در واقع، از منظر جامی «شیخ شهر» که فاقد دلی روشن است، همان سیاه‌کار فاسق شعر حافظ است: «بنابر این، سیاه در بیا به میکده و چهره ارغوانی کن / مرو به صومعه کآن جا سیاه‌کارانند؛ بر همین معنا دلالت می‌کند.» (رفیعی‌راد، ۱۳۹۹: ۱۲۸)

در پاره‌ای موارد هم با لحنی تمسخرآمیز و با اصطلاحاتی نظیر «شیخ ما» (غزل ۶۰۰)، «شیخ محترم» (غزل

۳۹)، «شیخ مصلحت‌بین» (غزل ۴۰۹)، «شیخ شهر!» (غزل‌های ۲۰۸-۴۷۵-۴۵۸) و غیره از آنان یاد می‌کند.

۲-۴. رند

«کلمه رند در اصطلاح متصوفان و عرفا، به معنای کسی است که جمیع کثرات و تعینات وجوبی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کند و سرافراز عالم و آدم شود؛ و مرتبه هیچ مخلوقی به مرتبه رفیع او نمی‌رسد.» (لاهیجی، ۱۳۳۷: ۶۲۰) جامی بیش از ۶۰ مرتبه، واژه «رند» را در دیوان اشعارش به کار برده است و به نظر می‌رسد که «رند» جامی همان پیر و شیخ وارسته باشد. «رند» دیوان جامی در تمامی موارد به کار برده شده، انسانی و الامقام، مقبول و پسندیده است.

شیره رندان چه داند زاهد خلوت‌نشین

جلوه طاووس کی آید ز مرغ خانگی؟

(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۶۷۱)

باشد از شوب ریا، مشرب رندان صافی

عیب ایشان مکن ای خواجه زی انصافی

(همان، ۶۷۰)

طالب صحبت رندان شو و توفیق ادب

از خدا خواه که الله ولی التوفیق

(همان، ۴۵۰)

در کسوت رندی، قدح آشامی جامی

به زان حیل و زرق که در خرقة تقواست

(همان، ۱۸۷)

وی، ترکیبات اضافی و وصفی گوناگونی برای «رند» به کار می‌برد که به قرار زیر است:

«رندان سبکروح» (غزل ۱۴۵۶)، «رندان آگاه» (غزل ۱۴۱۱)، «رندان پاکباز» (غزل‌های ۵۷۵-۸۱۸-۸۲۰)، «رندان عافیت‌سوز» (غزل ۱۶۹)، «رندان جام‌می» (غزل ۳۱۷)، «رند دردآشام» (غزل‌های ۷۰۱-۷۶۵) و «رند دردکش و دردی‌کش» (غزل‌های ۸۵۸ و ۳۹۲) و، «رند دردخوار» (غزل‌های ۵۰ و ۱۳۵)، «رند دردنوش» (غزل‌های ۲۱۹ و ۶۷۳)، «رند باده‌نوش» (غزل‌های ۵۰۶ و ۵۵۷)، «رند جرعه‌نوش» (غزل ۱۳۷۹)، «رند می‌خواره» (غزل ۵۵۵)، «رند می‌پرست» (غزل ۱۴۲)، «رند مصطبه» (غزل ۳۸۱)، «رند خرابات‌نشین» (غزل ۶۰۰)، «رند رسواشده» (غزل ۹۳۵)، «رند خداشناس» (غزل ۹۰۴)، «رند هیچ‌کاره» (غزل ۴۹۵) گاه هم «رند» و «شیخ» در مقابل هم قرار دارند.

یا رب، انصافی بده این شیخ دعوی دار را

تا به خواری ننگرد، رندان دردی‌خوار را

(همان، ۱۲۹)

عرضه رندان مکن، واقعه شیخ شهر

صحبت صاحب‌دلان، مجلس افسانه نیست

(همان، ۱۹۷)

و نیز غزل‌های شماره ۳۸۱-۴۳۶ و ۱۴۵۶.

۲-۵. ساقی

به کسر قاف، در لغت به معنی آب دهنده و شراب دهنده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۳۲۱/۹)، اما در اصطلاح صوفیه «فیض‌رسانندگان و ترغیب‌کنندگان را گویند که به کشف رموز و بیان حقایق، دل‌های عارفان را معمور دارند.» (تهانوی، بی‌تا: ۷۲۵)

ساقی یکی از پرکاربردترین واژه‌های دیوان اشعار جامی است که از درجه و جایگاهی بسیار رفیع و والا برخوردار می‌باشد. او ۱۳۶ بار در اشعارش، واژه ساقی را به‌کار برده است که فقط ۷۰ بار آن، ساقی را به صورت منادا، طرف خطاب قرار داده است. این واژه در اشعار او، به معانی متعدد به‌کار رفته است؛ که یکی از آن معانی، «پیر مغان» یا «پیر میکده» است.

ساقی بده ز خم صفا یک دو جام خاص تا یابم از کدورت خود، یک دو دم خلاص
(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۴۳۹)

در آی ساقی و در ساغر بلورین ریز شراب لعلی علی رغم عام کالانعام
(همان، ۴۷۶)

و نیز در غزل‌های ۴۲۲، ۴۰۸، ۵۵۲، ۸۹۷، ۹۳۱، ۹۷۹، ۱۰۶۴، ۱۱۵۶.

۲-۶. قطب

قطب در لغت، ستونه آهنی آسیا است؛ و هم‌چنین، مهتر و سردار قوم است که مدار کار بر وی باشد. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱/۱۷۶۲۸) در فتوحات مکیه، قطب یکی از طبقات اولیا است: «اقطاب، ائمه، اوتاد، ابدال، نقبا و نجبا.» (ابن‌عربی، ۱۲۹۳: ۴۰) نسفی اولیای خدا را سیصد و پنجاه نفر می‌داند و آنان را در شش طبقه سیصدتنان، چهل‌تنان، هفت‌تنان، پنج‌تنان، سه‌تنان و یکی تقسیم‌بندی می‌نماید و می‌گوید: «این یکی قطب است و عالم به برکت وجود مبارک او برقرار است. چون وی از این عالم برود و دیگری نباشد که به جای او نشیند، عالم برافتد.» (نسفی، ۱۳۶۲: ۱۲۴) بنابراین قطب رهبر بزرگ اهل طریقت و از اولیای خدا است. «ابونصر سراج در اللمع می‌گوید: لقب اولیا در مقام اول، متعلق به انبیا است که به واسطه عصمت و مقام ولی و رسالتی که دارند برگزیدگان حقتند؛ و در درجه بعد متعلق به آن‌هایی است که به واسطه ایمان صادق و تهذیب نفس و گذشتن از خود و دل‌بستگی به حقایق ابدی از اولیا محسوبند؛ اولیا مقام قدسی داشته، مقرب درگاه الهی بوده، متعرف مادون خویش می‌باشند و چون در مقام فنا به دریا پیوسته‌اند، خود دریا شده‌اند و خود مرکز دایره وجود؛ و قطب، بزرگ‌ترین صوفی عهد و حاکم بر اولیاء‌الله است و در هر زمان بیش از یک قطب وجود ندارد و بقیه یا مشایخ‌اند یا مدعی قطبیت.» (ریاضی، ۱۳۹۵: ۵۸/۱)

دلم ز هجر خراسان از آن هراسان است که بحر فقر و محیط فنا خراسان است

نخست گوهر از آن بحر، شاه بسطامی که قطب زنده دلان و خداشناسان است

(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۱۷۷)

۲-۷. مراد

در لغت به معنای مرشد، پیر و مقتداست. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۵۸۴/۱۳) «در اصطلاح، کسی است که قوت ولایت در او به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد. و مراحل سیر و سلوک را طی کرده و طرق ارشاد و تربیت به نظر عیان بدیده، و به امداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی گذشته و به عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته و به مرتبه شیخی و مقتدایی رسیده باشد. مراد، عارفی است که او را از خود اراده نباشد و به نهایت مقامات رسیده باشد. مقام مراد، فوق مقام مرید است.» (سجادی، ۱۳۸۹: ۷۱۰) جامی گوید:

در مسجد و خانقه بسی گردیدم بس شیخ و مراد را که پا بوسیدم
نی یک ساعت ز هستی خود رستم نی آن که ز خویش رسته باشد دیدم

(جامی، ۱/۱۳۹۰: ۷۷۹)

سرگشتگان کوی بتان را تویی مراد مقصد یکی است کعبه روان را اگر صدند

(همان، ۲۷۵)

مرید توام زان که جان را مرادی الیک استنادی علیک اعتمادی

(همان، ۶۶۴)

۲-۸. مرشد

نعت فاعلی است از مصدر ارشاد؛ راه راست نماینده، هدایت کننده. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۰۶۶۶/۱۳) «مرشد، راهنما، هدایت کننده. صوفیان، مظهر عقل را مرشد، و مظهر نفس را دلیل گویند که بندگان را به راه راست هدایت می‌کند. یکی مظهر اسم الله و رحیم، و دیگری مظهر اسم رحمن است. مرشد قضا، ذات حق است.» (سجادی، ۱۳۸۹: ۷۱۲) جامی در دیوان اشعارش واژه «مرشد» را ۵ بار به کار برده که ۳ مورد آن، مقبول است: در غزل ۱۴۹۴ تحت عناوین «مرشد عشق» در ترجیع‌بند ۳ و «پیر مرشد» و در ترکیب‌بند ۱، «مرشد کامل» و ۲ مورد دیگر، منفور است که در غزل ۱۰۴۴ تحت عنوان «مرشدان رهن» از آنان یاد می‌کند.

جداول و نمودارهای کاربرد اصطلاحات مرتبه واصلان و کاملان در دیوان اشعار جامی

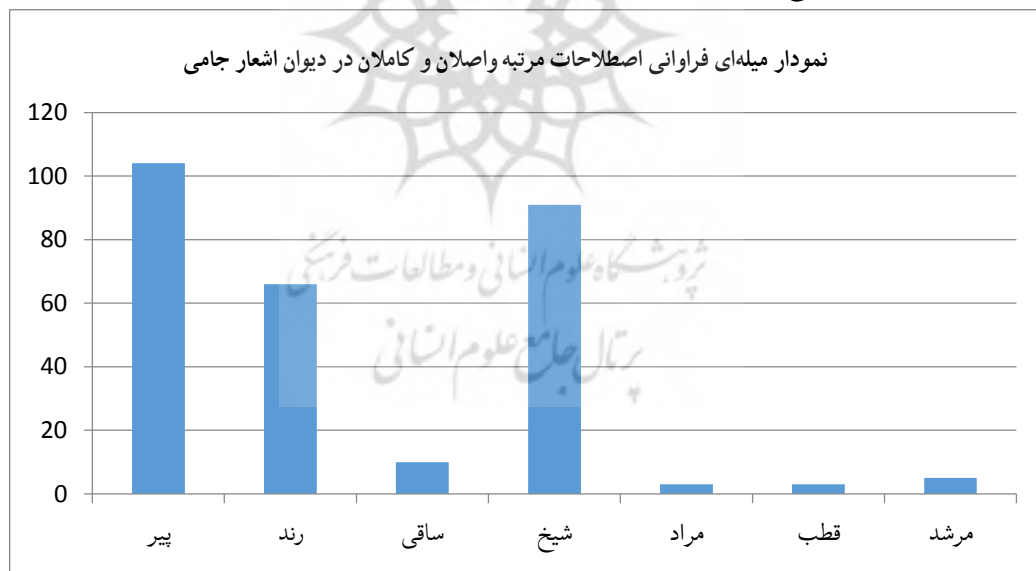
فراوانی در قالب‌های شعری							فراوانی	اصطلاحات
متفرقه	قطعه	رباعی	ترکیب‌بند	ترجیع‌بند	غزل	قصیده		
۰	۰	۲	۴	۱	۸۲	۱۵	۱۰۴	پیر

۰	۰	۰	۰	۰	۶۶	۰	۶۶	رند
۰	۰	۰	۰	۰	۱۰	۰	۱۰	ساقی
۰	۰	۲	۰	۰	۸۸	۱	۹۱	شیخ
۰	۰	۲	۰	۰	۲	۰	۴	مراد
۰	۰	۲	۰	۰	۱	۰	۳	قطب
۰	۰	۰	۱	۱	۳	۰	۵	مرشد
۰	۰	۸	۵	۲	۲۵۲	۱۶	۲۸۳	
جمع: ۲۸۳								

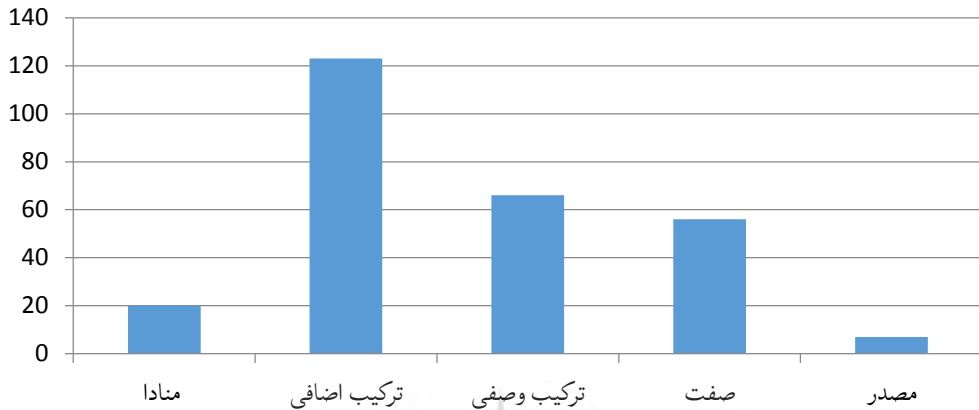
جدول شماره (۱) جدول فراوانی اصطلاحات مرتبه واصلان و کاملان و فراوانی آن‌ها در قالب‌های شعری دیوان

جامی

توضیحات: فراوانی ذکر شده برای اصطلاح (پیر) در زیر مجموعه مرتبه واصلان و کاملان می‌باشد، اما «پیر» در مقابل جوان نیز دارای فراوانی ۶۰ می‌باشد که در جدول فوق ذکر نشده است. موارد فوق از مستخرج کتاب دیوان اشعار جامی، تصحیح و مقدمه محمد روشن می‌باشد.



نمودار توزیع فراوانی مجموع اصطلاحات مرتبه واصلان و کاملان در انواع کاربرد اصطلاحات
دیوان اشعار جامی



تعداد انواع کاربرد اصطلاحات					فراوانی	اصطلاحات
منادا	ترکیب اضافی	ترکیب وصفی	صفت	مصدر		
۲	۷۲	۱۶	۱۲	۲	۱۰۴	پیر
۰	۱۶	۲۵	۲۰	۵	۶۶	رند
۷	۰	۰	۰	۰	۱۰	ساقی
۱۸	۳۵	۲۴	۱۴	۰	۹۱	شیخ
۰	۰	۰	۳	۰	۴	مراد
۰	۰	۰	۳	۰	۳	قطب
۰	۰	۱	۴	۰	۵	مرشد
۲۷	۱۲۳	۶۶	۵۶	۷	۲۸۳	
جمع: ۲۷۹						

جدول شماره (۲) جدول توزیع انواع کاربرد اصطلاحات مرتبه واصلان و کاملان در دیوان اشعار جامی

اصطلاح	فراوانی	بیش‌ترین نوع کاربرد به صورت ترکیب یا اصطلاح
پیر	۱۰۴	پیر مغان.....۳۵ مورد
رند	۶۶	رند، رندان.....۲۰ مورد
ساقی	۱۰	۰
شیخ	۹۱	شیخ شهر.....۲۴ مورد
مراد	۴	۰
قطب	۱	۰
مرشد	۵	۰

جدول شماره (۳) جدول بیش‌ترین نوع کاربرد به صورت ترکیب یا اصطلاح

اصطلاح	فراوانی	تعداد وضعیت	
		مقبول	منفور
پیر	۱۰۴	۱۰۴	۰
رند	۶۶	۶۶	۰
ساقی	۱۰	۱۰	۰
شیخ	۹۱	۱۶	۷۵
مراد	۴	۴	۰
قطب	۳	۳	۰
مرشد	۵	۳	۲
		۲۰۶	۷۷
		۲۸۳	

جدول شماره (۴) جدول تعداد وضعیت مقبول و منفور اصطلاحات

نتیجه‌گیری

۱- در دیوان اشعار جامی، اصطلاحات «پیر»، «رند»، «ساقی»، «قطب» و «مراد» به‌طور کامل از بار معنایی مثبت برخوردار هستند، پیر در دیوان اشعار جامی، «انسان کامل» است که خطایی از او سر نمی‌زند. هادی و خضر راه است و تاسی از او و نیز همنشینی با وی، مخاطرات راه طریقت را دفع می‌کند، اما در مورد شیوخ چنین نیست؛ آنان را به دو دسته شیوخ وارسته (مقبول) و شیوخ متظاهر و ریاکار (منفور) تقسیم می‌کند و همواره ریاکاران را به بوتۀ نقد می‌کشد و آنان را شایسته‌ی مقام هدایت و ولایت نمی‌داند و پیروی از آنان را جایز نمی‌شمرد.

با وجود این‌که در اکثر موارد، این اصطلاحات مترادف هم هستند، اما مشاهده می‌کنیم که جامی، در مواردی «پیر و شیخ» و «رند و شیخ» را نقطه‌ی مقابل هم می‌داند؛

۲- با ملاحظه جدول شماره (۱) که جدول فراوانی اصطلاحات مرتبه و اصلاان و کاملان و فراوانی آن‌ها در قالب‌های شعری است، نتیجه گرفته می‌شود:

الف- از مجموع ۲۸۳ مورد واژه‌های «پیر»، «رند»، «شیخ»، «ساقی»، «مراد»، «قطب» و «مرشد»، اصطلاح «پیر» در مقام مقایسه با بقیه اصطلاحات از فراوانی (بسامد) بیش‌تر برخوردار است؛ و بعد از آن واژه «شیخ» و پس از آن واژه «رند» سپس «ساقی» و بعد از آن «مرشد» و «قطب» است،

ب- از مجموع تمامی ۲۸۳ مورد واژه «پیر و مترادف‌های آن»، ۹۲ درصد آن‌ها مرتبط با ۳ واژه «پیر و رند و شیخ» می‌باشد و ۳ واژه «ساقی، مراد و قطب و مرشد»، ۸ درصد کل را شامل می‌شود،

ج- از میان قالب‌های شعری هم، قالب «غزل» در رتبه اول و قالب «قصیده» در رتبه دوم و قالب «رباعی» سوم و «ترکیب بند» چهارم و «ترجیع بند» در رتبه پنجم قرار دارند؛

۳- با ملاحظه جدول شماره (۲) نتیجه می‌گیریم که بیش‌ترین نوع کاربرد اصطلاحات ذکر شده، در ترکیب اضافی اصطلاح «پیر»، با ۷۲ مورد است و بعد از آن اصطلاح «شیخ» سپس «رند» قرار می‌گیرند؛

۴- با ملاحظه جدول شماره (۳) نتیجه گرفته می‌شود که بیش‌ترین نوع کاربرد واژه‌های ذکر شده، به صورت ترکیب یا اصطلاح، ترکیب اضافی «پیر مغان» با فراوانی ۳۵ درصد، ترکیب اضافی «شیخ شهر» با فراوانی ۲۴ درصد و «رند و رندان» با فراوانی ۲۰ درصد می‌باشد؛

۵- با ملاحظه جدول شماره (۴) این نتیجه به دست می‌آید که حدود ۷۳ درصد از اصطلاحات به‌کار رفته در وضعیت مقبول و حدود ۲۷ درصد در وضعیت منفور قرار دارند.

منابع و مآخذ

۱. تهانوی، علی بن علی (بی‌تا)، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، ترجمه جورج زینانی و عبدالله خالدی، محقق علی فرید دحروج، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۲. جامی، عبدالرحمن (۱/۱۳۹۰)، دیوان اشعار، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
۳. _____، (۲/۱۳۹۰)، نفحات الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سخن.
۴. _____، (۱۳۸۹)، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ نهم، تهران: انتشارات مهتاب.
۵. جامی نامقی، شیخ الاسلام احمد (۱۳۶۸)، انس التائبین، تصحیح علی فاضل، چاپ اول، تهران: انتشارات توس.
۶. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۷۲)، تاریخ عرفان و عارفان ایرانی (از بایزید تا نور علی گنابادی)، چاپ دوم، تهران: انتشارات کومش.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۸. رفیعی راد، رضا (۱۳۹۹)، «کاربست واقع‌گرایانه و غیر کنایی رنگ‌های سیاه و سفید در قرآن کریم و اشعار حافظ»، فصلنامه مطالعات ادبی متون اسلامی، سال پنجم، شماره چهارم، صص ۱۱۹-۱۳۶.
۹. ریاضی، حشمت‌الله (۱۳۹۵)، آیات حسن و عشق، سیر تصوف و عرفان تا قرن پنجم همراه با شرح زندگانی و آثار شیخ احمد غزالی، تهران: نشر حقیقت.
۱۰. سجادی، سید جعفر (۱۳۸۹)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ نهم، تهران: انتشارات طهوری.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فردوس.
۱۲. عبادی، قطب‌الدین ابوالمظفر منصورین اردشیر (۱۳۴۷)، التصفیة فی احوال المتصوفة (صوفی‌نامه)، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۳. غنی، قاسم (۱۳۷۴)، تاریخ تصوف در ایران، چاپ ششم، تهران: انتشارات زوار.
۱۴. لاری، عبدالغفور (۱۳۴۳)، تکملة نفحات الانس، به کوشش و تحشیه و تصحیح و مقابله علی اصغر بشیر هروی، کابل: انجمن جامی.
۱۵. لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۳۷)، شرح گلشن راز، تهران: انتشارات پارسیان.

۱۶. نسفی، عزیزالدین محمد (۱۳۶۲)، الانسان الكامل، به تصحیح ماژیران موله، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران: طهوری.
۱۷. نصر، سید حسین (۱۳۸۱)، «سیمای پیر در ادب عرفانی»، ترجمه حسین حیدری، نشریه نامه پارسی، سال هفتم، شماره ۲، صص ۱۴۷ - ۱۵۶.
۱۸. همدانی، عین القضاة (۱۳۴۱)، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. _____، (۱۳۷۷)، نامه‌های عین القضاة، تصحیح علی نقی منزوی و عقیف عسیران، سه جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی